

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)





## پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و بیست و نهم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش سوم

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ  
سوی آن دانه نداری پیچ پیچ  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

-پیچ پیچ: خم در خم و سخت پیچیده

وقتی از قرین و دلدار بد رها می شوی و متوجه می شوی که دلدار تو زندگی ست، شکر آن این است که دوباره آن دانه ذهنی را به مرکزت نیاوری، دور آن هیچ نیچی و دیگر به سراغ آن نروی.

صد جَوَالِ زَرِ بِيَارِي اِي غَنِي  
حَقِّ بَغْوِيْدِ دَلِ بِيَارِ اِي مَنْحَنِ  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۱

-جَوَالِ: کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که برای حمل بار درست می کردند، بارجامه.  
-مَنْحَنِ: خمیده، خمیده قامت، بیچاره و درمانده

ای ثروتمند، اگر صدها گونی زر پیش خداوند ببری و در راه او پول خرج کنی، ولی من ذهنی را نگه داری،  
خداوند می گوید ای من ذهنی کج و خمیده، دل بدون همانیدگی را برای من بیاور.  
«بیت هندسی»



از برای آن دل پُر نور و بر  
هست آن سلطان دل‌ها منتظر  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

-بر: نیکی، نیکویی  
سلطان دل‌ها که خداوند است، سال‌هاست که منتظر آن دل خالی از همانیدگی‌ها و از جنس فضای  
گشوده‌شده است. [دل «پُر نور و بر» برعکس انباشتگی همانیدگی‌هاست.]

«بیت هندسی»  
نکته: در مورد شخص شما نیز خداوند منتظر است تا خودش را از طریق مرکز عدم و فضای گشوده‌شده  
بیان کند.

با خود آمد، گفت: ای بحر خوشی  
ای نهاده هوش‌ها در بی‌هشی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۷

خداوندا، ای بحر خوشی، ای دریای شادی، تو هوش‌ها را در بی‌هشی مرکز عدم گذاشته‌ای. [یعنی هوش  
ذهنی من در حقیقت هوش نیست و مرکز عدم را بیهوشی می‌داند؛ در حالی که بحر خوشی، سعادت و هوش  
من در آن مرکز عدم است، نه در این هوش جسمی.]

خواب در بنهادهای بیداری ای  
بسته‌ای در بی‌دلی دلداری ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۸

خداوندا، تو در خواب بیداری را نهادهای و دلداری را در بی‌دلی بسته‌ای. [یعنی مرکز عدم و فضای گشوده‌شده برای من‌ذهنی و هشیاری جسمی، خواب است، آن را نمی‌شناسد و یک چیز بی‌فایده و بی‌مصرف می‌داند. همچنین وقتی انسان فضا را باز و مرکزش را عدم می‌کند و دیگر چیزی به مرکزش نمی‌آورد، عملاً بی‌دل و عاشق می‌شود و دلداری را پیدا می‌کند.]



نکته: زمانی که شما فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنید، از نظر ذهن شما آن قابل شناسایی نیست. می‌گوید این چه بود؟ یک چیزی گذشت که بی‌مصرف و بی‌فایده بود. پس مرکز عدم و فضای گشوده‌شده به‌وسیله ذهن شناخته نمی‌شود. بنابراین شما هم نباید به‌وسیله خط‌کش ذهن فضای گشوده‌شده و پیشرفتتان را اندازه بگیرید، برای این که خط‌کش ذهن بنا به تعریف انقباض است، خط‌کش این جهانی است، چیزها را اندازه می‌گیرد، نه فضاگشایی و میزان اتصال شما را به خداوند.

توانگری پنهان کنی در ذُل فقر  
طوق دولت بسته اندر غُل فقر  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۶۹

-ذُل: خواری  
-طُوق: گردنبند  
-غُل: زنجیر

توانگری را در خواری فقر، یعنی خواری و کوچک شدن من ذهنی پنهان کرده‌ای. گردنبند دولت و نیک‌بختی، خوشبختی و موفقیت را به زنجیر فقر، یعنی مرکز خالی از همانیدگی بسته‌ای. [خواری فقر موقعی است که انسان به خودش می‌قبولاند و تلقین می‌کند که انباشتگی همانیدگی، پول، مقام و جوانی ثروت نیست و نشان دادن خود به دیگران، به درد نمی‌خورد؛ فضاگشایی در اطراف توهین دیگران و برهم زدن پندار کمال و ناموس، خواری و کوچکی به همراه دارد که برای من ذهنی خیلی سخت است.]



نکته ۱: همه این ابیات نشان می‌دهند که باید فکرمان را اصلاح کنیم، آن قدر این‌ها را بخوانیم تا بفهمیم آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به‌عنوان انسان بودن، خوشبختی و موفق بودن همه غلط است و همه چیزهایی را که ذهن یک جور خاصی تعریف کرده و طبق آن‌ها یک پارک ذهنی درست کرده، توسط زندگی به هم می‌ریزد.

نکته ۲: این ابیات ما را بیدار می‌کند که چرا این همه درد داریم و چرا در زندگی مان رونق نداریم؟ با این ابیات ما دیدمان را درست می‌کنیم، حداقل درک و شناسایی می‌کنیم که اشتباهمان چیست؟ این که کاهل هستیم یا چابک، بستگی به ما دارد. ولی اگر ابیات را زیاد بخوانیم، می‌توانیم سریع خودمان را عوض کنیم.

ضدّ اندر ضد پنهان، مُندَرَج  
آتش اندر آب سوزان مُندَرَج  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۰

-مُندَرَج: درج شده، نهفته شده  
ضد در ضد پنهان شده است؛ [یعنی چیزهایی که ما باید به دست بیاوریم درست ضدّ آن چیزی است که  
من ذهنی آن‌ها را به ما ارزشمند نشان می‌دهد.] همچنین آب وقتی که توسط آتش گرم می‌شود، نقش  
آتش در این آب سوزان، پنهان است.

نکته: من ذهنی این ابیات را قبول ندارد. این‌ها را می‌خوانیم تا بفهمیم که کارها درست برعکس آن چیزی  
که من ذهنی فکر می‌کند درست می‌شوند.



روضه اندر آتش نمرود، درج  
دخلها رویان شده از بذل و خرج  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۱

-روضه: باغ  
-درج: چیزی را در چیز دیگر پیچیدن، نهفتن

باغ در آتش نمرود نهاده شده است، یعنی باغ فضای یکتایی در زیر آتش درد هشیارانہ پنهان شده است.  
دخل و درآمد، از بذل و خرج بیشتر می شود یعنی فضل و بخشش، رعایت قانون جبران و خرج کردن، پول  
را زیاد می کند و دادن حق مردم و کسب اعتبار در کار به نفع انسان است.

نکته ۱: وقتی انسان می خواهد روی خود کار کند، دیو یا من ذهنی بزرگ او را می ترساند، ولی او به حرف من ذهنی گوش نمی دهد، فضا را باز کرده، صبر و شکر دارد و درد هشیارانه می کشد، این درد هشیارانه او را به باغ می رساند.

نکته ۲: ما می گوییم اگر مقدار بدهکاری را پس ندهیم یا تخفیف بگیریم، هرچه کمتر خرج کنیم یا حق دیگران را ندهیم در این صورت بیشتر جمع کرده ایم، ولی این به نفع شما نیست، عکسش درست است.  
نکته ۳: نمرود برای خلیل آتش درست کرد و او را در آتش انداخت ولی چون خلیل فضا را باز کرد و درد هشیارانه کشید، درد هشیارانه آتش را برایش تبدیل به باغ کرد.



تا بگفته مصطفی شاه نجاح  
السَّمَّاحُ يَا أُولَى النَّعْمَى رِبَاح  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۲

-نجاح: رستگاری، پیروزی  
حضرت رسول که شاه رستگاری است، فرموده است: «ای صاحبان نعمت، بخشندگی مایه سودمندی است» [درحالی که من ذهنی می گوید اگر ببخشم کم می شود، بهتر است جمع کنم. اما برعکس است و بخشندگی و اجرای قانون جبران مایه سودمندی است و تنگ چشمی و حسادت مایه نامبارکی است.]

حدیث  
-«السَّمَّاحُ رِبَاحٌ وَ الْعُسْرُ شُؤْمٌ.» «بخشندگی مایه سودمندی است و تنگ چشمی مایه ناخجستگی.»

ما نَقَصَ مَالٌ مِنْ الصَّدَقَاتِ قَطُّ  
إِنَّمَا الْخَيْرَاتُ نَعْمَ الْمُرْتَبَطُ

«هرگز ثروت از دادن صدقات، کاستی نمی‌گیرد، همانا دادن خیرات و مبرات، با صاحب خود نکوپیوندی دارد.»

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۳

یعنی هر نوع ثروتی مثل پول و دانش با بخشیدن کم نمی‌شود و دادن خیرات، بخشیدن از هر نوعی و رعایت قانون جبران معنوی و مادی در زندگی عالی‌ترین و بهترین راه ارتباط با خدا، با دیگران و با خود می‌شود.



نکته: من ذهنی این‌ها را قبول ندارد زیرا با هشیاری جسمی، حساست و محدودیت کار می‌کند و می‌گوید نباید ببخشی. ولی وقتی یار ما، دلدار ما زندگی می‌شود، درست برعکس آن چیزی می‌شود که من ذهنی فکر می‌کند، کارها درست می‌شود و ما در زندگی رونق پیدا می‌کنیم.

جوشش و افزونی زر، در زکات  
عصمت از فحشا و منکر، در صلوات  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۴

-صلوات: صلاه، نماز  
وقتی می‌بخشی و زکات می‌دهی زر تو اضافه می‌شود. همین‌طور نگهداری و حفظ ما از چیزهای بد،  
کارهای بد و از فحشا و زشتی‌ها در نماز است. [نماز به معنی حضور خداوند در مرکز ما و حضور قلب  
است.]

(قرآن کریم، سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵)  
-«...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...» «...همانا نماز آدمی را از تبهکاری و زشتی باز می‌دارد...»



آن زکات کیسهات را پاسبان  
وآن صلوات هم ز گرگانت شبان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۵

آن بخشش تو پاسبان کیسهات است، و آن نمازت یعنی حضورت یا تماس با زندگی، تو را از گرگ‌های  
من ذهنی شبانی می‌کند. [در صورتی که من ذهنی عکس این را نشان می‌دهد.]

میوه شیرین نهان در شاخ و برگ  
زندگی جاودان در زیر مرگ  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۶

میوه شیرین از درون برگ و شاخه بسیار زمخت درخت بیرون می آید، یعنی من ذهنی با وجود خشن بودن در درونش یک چیز شیرینی دارد که حضور است. آگاهی به لحظه ابدی و زندگی جاودان و همیشگی برای انسان در زیر مرگ من ذهنی است.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
گوینده: حسام





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش چهارم

زُبُل گشته قوت خاک از شیوهای  
ز آن غذا زاده زمین را میوهای  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۷

-زُبُل: کود، مدفوع، سرگین  
سرگین و مدفوع حیوانات یا انسان‌ها به‌عنوان کود به درختان داده می‌شود و زمین هم از آن غذایی که  
مدفوع است، با شیوهای یک میوه زیبا و شیرین درست می‌کند. [زندگی هم با یک شیوهای از من‌ذهنی ما  
یک هشیاری و وجود دیگری درست می‌کند و ما نباید بترسیم از این که چیزها را از مرکزمان بیرون کنیم.]



در عدم پنهان شده موجودی  
در سرشت ساجدی، مسجودی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۸

[در این جا عدم مثبت نیست و منظور من ذهنی ست که ناچیز و به درد نخور است.] وجود اصلی ما در همین عدم است که باید از آن جدا شود. در سرشت ما سجده کنندگان یک مسجود وجود دارد که همان هشیاری حضور است و اگر از ذهن بیرون بیاید، تمام کائنات به او سجده می کنند. [اما ما به چیزهایی که ذهن نشان می دهد سجده می کنیم.]

آهن و سنگ از برونش مُظلمی  
اندرون نوری و، شمع عالمی  
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۷۹)

-مُظلم: تاریک

آهن و سنگ هر دو سیاه و تاریک هستند و وقتی به هم زده شوند جرقه می‌زند و شمع را روشن می‌کند.  
در انسان‌ها هم که شبیه سنگ و آهن هستند وقتی جرقه حضور می‌خورد، یک‌دفعه یک شمع روشن  
می‌شود که عالم را روشن می‌کند.

نکته: ما این من‌ذهنی را که تمام فکرها و کارهایش مُخرَب است نگه داشته‌ایم و می‌گوییم این شمع من  
است. در صورتی که شمع اصلی درون این من‌ذهنی است، باید بگذاریم خداوند هشیاری حضور را از درون  
این من‌ذهنی بیرون بیاورد و عالم را روشن کند.



دَرَج در خوفی هزاران ایمنی  
در سواد چشم، چندان روشنی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۰

در ترسی که انسان از فضاگشایی و مرکز عدم دارد هزاران ایمنی وجود دارد. مردمک چشم که سیاه است مرکز نور است و هزاران روشنی از آن بیرون می‌آید. [یعنی انسان نباید از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و از این که خدا و عدم را با چشم ذهنی‌اش نمی‌بیند، بترسد. همان‌طور که مردمک چشم سیاه است ولی روشنی از آن بیرون می‌آید.

اندرونِ گاوِ تن، شهزاده‌ای  
گنج در ویرانه‌ای بنهاده‌ای  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۱

در درونِ گاوِ من‌ذهنی یک شهزاده‌ای که حضور ماست فعلاً پنهان شده که باید از آن بیرون بیاید. گنج حضور در ویرانه ذهن نهاده شده‌است، در ویرانه من‌ذهنی که پر از درد است، مثل گاو دائماً می‌خورد و شهوت چیزها و زیاد کردن همانیدگی‌ها را دارد. [اگر ما اجازه دهیم خداوند این گنج را کشف می‌کند و به ما نشان می‌دهد.]



تا خری پیری گریزد زآن نفیس  
گاو بیند شاه نی، یعنی بلیس  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۸۲

-بلیس: ابلیس، شیطان  
اما من ذهنی پیر که هزاران سال قدمت دارد از آن جنس نفیس و باارزش وجود انسان که زندگی ست،  
می گریزد. مانند شیطان که گفت در آدم خداوند را نمی بینم و فقط جسم آن را می بینم. بنابراین هشیاری  
جسمی فقط جسم و فقط گاو را می بیند، من های ذهنی دیگر را می بیند و خودش را هم من ذهنی می داند. او  
خداوند و اصل ما را که در ما می خواهد به خودش زنده شود، نمی بیند.

فکرها را اختران چرخ دان  
دایر اندر چرخ دیگر آسمان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۴

فکرهای ما شبیه ستارگان آسمان است، ولی در آسمان دیگری که در درون ما باز می شود حرکت می کنند.



سعد دیدی، شکر کن، ایثار کن  
نحس دیدی، صدقه و استغفار کن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵

اگر سعد دیدی یعنی مرکزت عدم شد، شکر و ایثار کن؛ میوه‌ای را که از فضاگشایی به دست می‌آوری با همه تقسیم کن و اگر نحس دیدی، اتفاق بدی افتاد، دچار انقباض شدی، در این صورت فضا را باز کن، معذرت بخواه، به این لحظه ابدی بیا و آن چیزی را که سبب قبض تو شده شناسایی کن و بینداز.

نکته: وقتی فضا گشوده می‌شود و شما کارگاه ایزدی هستید، همانیدگی به راحتی می‌افتد.

ما کی ایم این را؟ بیا ای شاه من  
طالعِم مَقْبَلِ کَن و چرخِ بَزَن  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۶

خدایا ما چه کسی هستیم که بتوانیم همانیدگی‌هایمان را بیندازیم، درواقع این تو هستی که این کار را انجام می‌دهی. پس ای شاه من، ای خداوند بیا و مرکز مرا عدم کن. وقتی من ذهنی و همانیدگی می‌آید، مرکزم نحس می‌شود ولی وقتی تو می‌آیی، هر کاری می‌کنم خوب می‌شود. پس چرخِ بزن و تو در این جا حرکت کن نه من ذهنی من. [تنها یار و دلدار ما فقط باید خداوند باشد].

روح را تابان کن از انوار ماه  
که ز آسیب دَنَب، جان شد سیاه  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۷

-دَنَب: از اصطلاحات نجومی است، ولی در این جا مراد هشیارِ جسمی است.

خدایا روح مرا با فضاگشایی از نور ماه خودت تابان کن، ماه من گرفته چرا که من ذهنی درست کرده‌ام، هشیاری جسمی دارم و از آسیب فضابندی و ندیدن ماه روی تو، جانم سیاه شده‌است.



از خیال و وهم و ظن، بازش رهان  
از چه و جور رسن، بازش رهان  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۸

خدایا، روح ما را دوباره از توهمات، هیروت، فکرهای همانیده، خیال‌بافی، ناموس و پندار کمال، قضاوت و مقاومت و خوشبختی خواستن از چیزهای آفل باز رهان؛ چراکه ما از اول این‌گونه نبودیم، اکنون به چاه همانیدگی‌ها افتاده‌ایم. گاهی اوقات ریسمان را می‌گیریم، اما دوباره رهايش می‌کنیم و به ته چاه می‌افتیم. پس خدایا دوباره ما را از چاه و از ستم ریسمان باز رهان. [در من ذهنی ما فکر می‌کنیم که با طناب‌های ذهنی می‌توانیم بالا بیاییم ولی این طناب‌ها جور دارند و به ما ظلم می‌کنند. شناسایی این که طناب‌های ذهنی ما را از چاه همانیدگی بیرون نمی‌آورند و کمکی نمی‌کنند، برای ما بسیار مفید است.]

تا ز دلداری خوب تو، دلی  
پر برآرد، برپرد ز آب و گلی  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۹

خدایا به مرکز م بیا و دلدار من تو باش تا از دلداری خوب، کامل و همه جانبه تو دل من پر درآورد و از آب و گل همانیدگی ها بیرون ببرد.

نکته ۱: این بیت ها به شما ثابت می کنند اگر شما از همانیدگی ها زندگی می گیرید، درد ایجاد می کنید و به دیده شدن، پندار کمال و ناموس افتخار می کنید، هیچ کدام از این ها کار درستی نیست.  
نکته ۲: پس از این ابیات از خود پرسید آیا واقعاً دلدار من یک چیز ذهنی ست؟ مثلاً همسر، بچه، پول و آن چیزی ست که ذهنم نشان می دهد؟

ای عزیز مصر و در پیمان درست  
یوسف مظلوم در زندان توست  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۹۰

ای خداوندی که عهد و پیمان تو همیشه درست است، یوسف مظلوم که اصل ماست در زندان توست. [یعنی این ذهن، زندان خداوند است تا ما درک کنیم که نباید در این زندان باشیم. تا زمانی که این را شناسایی نکرده‌ایم و سبب‌سازی ما ادامه دارد، در زندان ذهن خواهیم ماند.]



در خلاصی او یکی خوابی بین  
زود، گاله یحب المحسنین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۹۱

خداوندا، برای رهایی اصل ما از زندان ذهن، یک خوابی بین. برای ما کاری کن تا فضا را باز کنیم و خواب تو را ببینیم. من ذهنی هشیاری حضور را خواب می‌داند. یک کاری کن تا ما درست فکر کنیم و تعبیر درستی از زندگی داشته باشیم. کاری کن که برخلاف کاهلی ذهن هر موقع فضا باز شد و از جنس زندگی شدید فوراً پس از شناسایی عمل کنیم، سریع‌الکار و چابک باشیم و همانیدگی را بیندازیم. چراکه تو خواب خوبی برای ما دیده‌ای و کارهای ما را که برحسب عدم و فضای گشوده‌شده باشد، دوست داری و درون و بیرونمان را پربرکت می‌کنی.

نکته: شما تعجب نکنید از این که وقتی این ابیات را می‌خوانید، فوراً به کسی زنگ بزنید و از او معذرت بخواهید و بگویید من از تو رنجیده بودم، من را ببخش، این مربوط به دو سال پیش است، در دلم مانده بود، من این رنجش را از دلم درآوردم، می‌خواهم بیایم و شما را بغل کنم، همدیگر را ببوسیم و من شما را دوست دارم. او هم از خدا می‌خواهد، تعجب نکنید.

(قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۸)  
- «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»  
«خدا پاداش این جهانی و پاداش نیک آن جهانی را به ایشان ارزانی داشت و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

توضیح آیه:

نیکوکار کسی است که در این لحظه فضا را باز می کند، مرکزش عدم است. اگر مرکزش جسم باشد، هر کاری بکند بدکاری است و نیکوکاری نیست. بنابراین کار نیکو این است که فضا گشوده شده و خرد و عشق زندگی به فکر و عمل ما بریزد. اگر فضا گشوده شود، هم فضای گشوده شده خوشبختی است، هم انعکاسش در بیرون.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
گوینده: حسام





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش پنجم

شه نوازیدش که هستی یادگار  
کرد او را هم بدین پرسش شکار  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۷

شاه آن شخص را مورد نوازش قرار داد، چراکه او یادگار برادر قبلی بود. احوال او را پرسید و با این کار دلش را شکار کرد. [به عبارتی خداوند این لحظه ما را با فضاگشایی می نوازد و دست بر سر و رویمان می کشد، چراکه ما یادگار او هستیم. پس ناگهان دلمان شکار می شود و می فهمیم که دلدارمان زندگی است.]

از نوازِ شاه، آن زارِ حنید  
در تنِ خود، غیرِ جان، جانی بدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۸

-حنید: دل سوخته، داغ دیده

از نوازش کردن شاه، آن زارِ دل کباب، در تنِ خود غیر از جانِ ذهنی، یک جان جدیدی دید. [خداوند در اثر  
فضاگشایی، جان دیگری را به ما نشان می‌دهد و ما که این همه در ذهن درد کشیده‌ایم به او زنده  
می‌شویم.]



در دل خود، دید عالی غُلْغَلَه  
که نیابد صوفی آن در صد چله  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۹

-چله: چله  
وقتی پادشاه او را نوازش کرد، آن شخص در دل خود غلغله، شور عشق، شادی و خلاقیتی احساس کرد  
که صوفی هرچقدر هم چله‌نشینی کند و بخواهد خودش را به‌زور به آن جا برساند، چون در ذهن است  
نمی‌تواند. یک نوازش شاه از صد چله‌نشینی بهتر است.

چون پیمبر دید آن بیمار را  
خوش نوازش کرد یارِ غار را  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۲

پیغمبر به عیادت بیماری رفت و یارِ غار خود را بسیار مورد نوازش قرار داد. [خداوند با فضاگشایی بر سر بیمار شما که بیمار ذهنی ست می‌آید و شما را نوازش می‌کند؛ شما هم یارِ غارِ خداوند هستید چون وقتی به غار بزرگ و بی‌نهایت او می‌روید، با او یکی می‌شوید.]

زنده شد او چون پیمبر را بدید  
گویا آن دم مر او را آفرید  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۳

وقتی پیغمبر او را نوازش کرد، مثل این بود که بیمار دوباره زنده شده باشد. تمثیل این است که وقتی شما خدا را می بینید، به نظر می آید که آن دم شما را دوباره آفریده است. برای این که جان جدید پیدا می کنید، به او زنده می شوید و دیگر می فهمید که دلدار شما نباید چیزهای آفل باشد.



گفت: بیماری مرا این بخت داد  
کآمد این سلطان بر من بامداد  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۵۴

گفت بیماری من ذهنی این شانس را برایم پیش آورد که در این لحظه فضا را باز کنم، سلطان یعنی خداوند به احوال پرسی من بیاید و مرا به خودش زنده کند. [بنابراین شما ناله نکنید که چرا این قدر ترس دارم، بیماری من ذهنی دارم. این بیماری شما را مجبور می کند فضا را باز کنید، خداوند در بامداد، در این لحظه، به نوازش و احوال پرسی شما بیاید و این بیماری ذهنی و دردهایی که کشیده‌اید به نفع شما تمام شود.]

در نظرها چرخ بس کهنه و قدید  
پیش چشمش هر دمی خَلقُ جدید  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۳

قدید: گوشتی که در قدیم می خشکاندند و در زمستان مصرف می کردند. در این جا مناسب معنی کهنه و فرسوده است. در نظر مردم که با من ذهنی می بینند، جهان کهنه است. ولی در نظر انسانی که به زندگی زنده است و از صنع زندگی استفاده می کند، جهان هر لحظه نوبه نو ساخته شده و تازه به تازه خلق می گردد.

نکته ۱: زندگی می‌تواند شما را از نو بیافریند، شما باید فقط به زندگی اجازه بدهید و با او همکاری کنید. اگر شما بگویید که به من مربوط نیست، کس دیگری یا خداوند بیاید مرا عوض کند، من کاری نمی‌توانم بکنم و نمی‌کنم، این جبر، جبر مذموم است.

نکته ۲: اگر شما فضا را باز کنید، به صورت حضور ناظر ذهنتان را نگاه کنید، خودتان را کارگاه زندگی کنید، این بسیار خوب و همان چابکی زندگی است. این بدان معناست که شما تشخیص داده‌اید همانیدگی‌ها را به مرکزتان نیاورید.



(قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۶۰-۶۳)  
 «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَيَّ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ. أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ.» «ما مرگ را بر شما مقدر ساختیم و ناتوان از آن نیستیم که به جای شما قومی همانند شما بیاوریم و شما را به صورتی که از آنم بی خبرید از نو بیافرینیم. شما از آفرینش نخست آگاهید؛ چرا به یادش نیاورید؟ آیا چیزی را که می کارید دیده اید؟»

توضیح آیه: ما جسماً می میریم و باید به من ذهنی هم بمیریم. ما از چیزی خبر نداریم اما شاهزاده در ما هست، اگر اجازه بدهیم خداوند آن را از ما بیرون می آورد و ما را از نو می آفریند. در واقع ما از آفرینش اولیه آگاهیم، چون از جنس الستیم، هر چند در حال حاضر فقط به صورت ذهنی از این موضوع آگاه هستیم. هر چیزی که می کاریم رشد خواهد کرد، خداوند هم به ما می گوید من خودم را در شما کاشته ام، بگذارید من خودم را در شما زنده کنم.

(قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۵-۱۶)  
 «أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ. وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ  
 وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»

«آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم؟ نه، آن‌ها از آفرینش تازه در شک‌اند. ما آدمی را آفریده‌ایم و از  
 وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

توضیح آیه: من ذهنی را خدا آفریده و از وسوسه‌هایش هم آگاه است. او می‌داند که من ذهنی حول محور  
 همانیدگی‌ها می‌چرخد، چون از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و درواقع او خود ماست، ولی ما اجازه  
 نمی‌دهیم که خداوند کار کند و به صورت آفتابی از مرکز ما بالا بیاید؛ ما لحظه‌به‌لحظه با تصمیمات غلط  
 من ذهنی خودمان و اشتغال به همانیدگی‌ها و دردها جلویش را می‌گیریم.



باید از خودمان پرسیم آیا از اول که ما آفریده شده‌ایم، خداوند از آفرینش ما عاجز بوده که الآن عاجز باشد؟! پس چرا ما چیزهای اَفل را از مرکزمان به بیرون هُل نمی‌دهیم؟ چرا او را نمی‌آوریم؟ برای این که اعتماد نداریم، می‌گوییم اگر اختیارم را در اختیار خدا بگذارم، ممکن است اشتباه بکند، مثلاً فلان چیز را می‌خواهم ممکن است ندهد، ممکن است حواسش پرت شود، من حواسم هست، خودم به‌دست می‌آورم. بعد آن موقع دچار درد می‌شویم.

(قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹)

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ.»

«هر کس که در آسمان‌ها و زمین است سائل [و محتاج] درگاه اوست، و او هر روز در کاری [جدید] است.»  
توضیح آیه: خداوند این لحظه در کار جدیدی است، ما با من ذهنی‌مان آگاه نیستیم. بنابراین مرکز را عدم می‌کنیم و خودمان را با کار جدید او هماهنگ می‌کنیم، چون از شیوه او من ذهنی ما تبدیل می‌شود.



گر بروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت برروید آن کشته اله  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

صد گیاهی که به صورت همانیدگی در این جهان کاشته‌ایم، روی کشته اله رویده‌است. کشته اله اصل ما است که می‌خواهد به بی‌نهایت خدا رشد کند، ولی ما کشت‌های ثانویه و همانیدگی‌ها را روی آن کاشته‌ایم، به آن‌ها آب می‌دهیم و حواسمان به آن‌هاست تا رشد کنند. درنهایت همه آن‌ها فرو خواهند ریخت و هشیاری خالص خواهد رویید.  
«بیت هندسی»

نکته: ما به‌عنوان همانیدگی بالا می‌آییم و می‌خواهیم دیده شویم و هرچه کم دیده می‌شویم ناراحت هستیم. در صورتی که هرچه کم دیده شویم باید خوشحال باشیم، زیرا آن موقع قد ما به‌عنوان من‌ذهنی کوتاه می‌شود و آن کشت اولیه که خداوند خودش را در آن کاشته، رشد می‌کند.

کشت نو کارید بر کشت نخست  
این دوم فانی ست و آن اول درست  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

انسان روی کشت نخست که خداوند در روز آلت به عنوان هشیاری خالص در وجود او کاشته است،  
کشت ثانویه و نو کاشت، این کشت دوم یعنی همانیدگی‌ها فانی و فاسد هستند و آن اولی درست است.  
«بیت هندسی»

کشت اوّل کامل و بُگزیده است  
تخم ثانی فاسد و پوسیده است  
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اوّل که خداوند خودش را کاشته و کامل است، هیچ اشکالی ندارد و انتخاب شده زندگی است. تخم  
ثانی که همانیده شدنِ ما با همه چیز است، فاسد و پوسیده است، ولی ما فاسد و پوسیده بودن آن را  
نمی فهمیم.  
«بیت هندسی»



روح زیبا چونکه وارست از جسد  
از قضا بی شک چنین چشمش رسد  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۴

وقتی روح زیبای انسان با فضاگشایی از من ذهنی جدا شود، بر اثر «قضا و کُن فکان» چشمی پیدا می کند  
که هر لحظه خلق جدید را می بیند.

(قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۲۲)  
-«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.»  
«تو از این غافل بودی. ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.»

توضیح آیه: ما به عنوان من ذهنی از پندار کمال، پرده‌ای که جلوی چشممان بود، غافل بودیم. خداوند پرده را از جلوی چشم ما برداشت و ما اکنون متوجه می‌شویم که لحظه به لحظه خداوند در خلق جدید است، پس ما هم باید به صنع دست بزنیم. لحظه به لحظه باید فکر جدید، تن جدید و عقل جدید بیافرینیم.

صد هزاران غیب، پیشش شد پدید

آنچه چشم محرمان بیند، بدید

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۵

[آن شخص خودش را در معرض نوازش شاه قرار داد، در دلش غلغله عشق افتاد و چشمش تیزبین شد.] بنابراین صد هزاران چیز غیبی را که با من ذهنی نمی‌دید، پیش چشمش ظاهر شد. مثلاً انسان‌ها را از جنس زندگی دید، به زندگی ارتعاش کرد، تکامل و تمام چیزهایی را دید که محرمان زندگی مثل مولانا آن‌ها را می‌بینند.

آنچه او اندر کتب بر خوانده بود  
چشم را در صورت آن برگشود  
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴۶

آن شخص چیزهایی را که در کتب خوانده بود، متوجه شد. [شما وقتی به حضور زنده می‌شوید، فضا را باز می‌کنید، می‌گویید این را که در مثنوی خوانده بودم متوجه شدم. این از آن جا می‌آید که شما کاملاً من‌ذهنی را صفر کرده‌اید و متواضع شده‌اید.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: حسام






با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هزار و پانصد و بیست و نهم





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)